

زیست غیررسمی و حق به شهر

سولماز حسینپون^۱

چکیده

امروزه گفتمان بسیار جدی و با اهمیتی درباره مفهوم زیست « غیررسمی » (informality) در ادبیات روز شهرسازی جهان مطرح شده است. این مفهوم، دیدگاه‌هایی نوین در جهت تحلیل و شناخت فضاها و برخورد با چالش‌های شهری مطرح کرده که متأسفانه در عرصه علمی و حرفه‌ای کشور ما به‌ویژه در عرصه شهرشناسی و شهرسازی شناخته نشده و هنوز دیدگاه‌های قدیمی با محوریت آسیب‌شناسی به‌جای پدیده‌شناسی در زمینه امور غیررسمی به کارگرفته می‌شوند. ارتباط تنگاتنگ حق به شهر و زیست غیررسمی، فرصت خوبی برای معرفی این بحث در زمینه تحلیل فضاهای شهری به‌ویژه از دیدگاه طراحی شهری به‌عنوان دانشی که به کیفیت عرصه عمومی می‌پردازد، است. این نوشتار مختصر با هدف فتح باب و آشنایی با این مفاهیم نگارش شده و اذعان دارد که هر یک از این دیدگاه‌ها نیاز به طرح جدی و بررسی کاربردهای آن در عرصه فضاهای شهری ایران دارد. این نوشته دو بخش دارد، بخش اول به معرفی مفهوم با اهمیت زیست غیررسمی و به‌صورت موجز، به حق به شهر می‌پردازد. بخش دوم به کاربردهای این دو مفهوم برای تحلیل و شناخت نحوه شکل‌گیری و فعالیت‌های فضاهای شهری می‌پردازد.

۱- دکترای تخصصی طراحی شهری، دانشگاه ملبورن استرالیا، Solmaz.hosseinioon@gmail.com

۲- ترجمه این مفهوم نزدیک‌ترین به ترجمه تحت‌اللفظی آن است هرچند نامانوس نیست چون این واژه تا کنون به این نحو استفاده نشده است.

۱- زیست غیررسمی

مفهوم "غیررسمی بودن" معنایی بسیار فراتر از تضاد صرف با "رسمی بودن" دارد و به‌معنای نبود قوانین رسمی نیست، بلکه یک روش تولید فضا و نوعی سبک زندگی است که با زیست رسمی درهم تنیده است. این دو مفهوم ارتباطی تنگاتنگ باهم دارند (Roy 2005; Alsayyad and Roy 2006; Simone 2011). برای بسیاری از حرفه‌مندان و مدیران شهری، غیررسمی بودن به‌معنای کاربری نظم و غیرقانون‌مند است و از همین رو منفی و نامطلوب است، اما این نگرش نمی‌تواند ماهیت اصلی آن را به‌تمامی نشان دهد (McFarlane 2012). برخی از متخصصین، هر آنچه که از دسترس دور باشد و عناصر و سازوکارهای پنهان داشته باشد را، غیررسمی تلقی می‌کنند که آن را یک فرصت نهفته تلقی می‌کنند (Revell 2010). اصطلاح «غیررسمی» از بحث اقتصاد غیررسمی (De Soto 1990; 2000) از یک سو و تحلیل سکونتگاه‌های غیررسمی از سوی دیگر نشأت گرفته است. در تعریف اقتصادی، هر آنچه که با معیارهای رسمی قابل‌پیگیری و اندازه‌گیری نباشد، غیررسمی است، هرچند در بسیاری از نوشتارها این مفهوم به معنای فرار مالیاتی یا به‌کارگیری بخش غیررسمی نیروی کار تلقی می‌شود (Neuwirth 2006:16). حقیقت این است که فرار از قوانین هم یک راه‌حل و هم یک معضل است چرا که در حقیقت راه‌کاری است برای حل مشکلاتی که از طریق سازوکارهای رسمی قابل حل نیستند. این معضل در بسیاری موارد ناشی از قرار گرفتن در وضعیت تبعیض و محرومیت از حقوق شهروندی نیز هست که حق به شهر جزوی از آن می‌باشد.

غیررسمی بودن، به‌تعبیر بعضی؛ هرآنچه که خارج از دید و نظارت دولت‌ها رخ می‌دهد، می‌باشد چراکه در حقیقت این حکومت‌ها هستند که در زمینه‌های متعددی، مرزها و طبیعت پدیده‌های غیررسمی را تعیین می‌کنند. برای مثال قوانین شهرسازی در ایران خود به توسعه معضل حاشیه‌نشینی دامن زده است (اطهاری ۱۳۷۴؛ ۱۳۷۹). با این همه هرآنچه غیررسمی است، در حقیقت در قالب چارچوب‌های تعیین شده توسط مدیران و ضوابط رسمی تعبیه و تعریف شده است اتفاق می‌افتد. (Roy 2009:26; Porters et al. 1989). به‌عبارت دیگر، این دو پدیده نه متضاد و در برابر هم که از دوسر یک طیف و از جنسی یکسان و همگون هستند. غیررسمی بودن، زاده و برآمده از قالب‌های رسمی است که در حقیقت ماهیت هرآن چه قرار است غیررسمی باشد را مشخص می‌کند.

۲- حق به شهر

از آنجا که این ویژه‌نامه در باره حق به شهر می‌باشد، شرح مبانی نظری آن به صورت تفصیلی در این نوشتار ضروری به‌نظر نمی‌رسد. با این حال لازم به تذکر است که حق به شهر (Lefebvre 1987) به معنای حق شهروندان در مداخله در امور زندگی و سرنوشتشان است که یکی از مهم‌ترین تجلی‌های آن، استفاده برابر و عادلانه از عرصه عمومی است. هرچند در کشور ما خدمات شهروندی مدیریت شهری به‌معنای استفاده از خدمات یا منابع چون آب و برق و یا کانال‌های ارتباطی تقلیل پیدا کرده است. به‌تبع آن، حقوق شهروندی به عرصه خدمات زیربنایی محدود شده که حتی در این زمینه نیز، همه اقشار شهروندان از حقوقی برابر برخوردار نیستند که خود جای بحث در مقاله دیگری دارد. اما این حق جمعی، به‌معنای ایجاد تغییر برای پاسخ به نیازها در عرصه عمومی نیز هست و اینجا است که با مفهوم زیست غیررسمی تداخل می‌یابد. به‌عبارت‌دیگر ارتباط متقابلی بین ظرف فضایی شهرها به‌عنوان تجلی گاه ابعاد فرهنگی اجتماعی و اقتصادی شهرها و جریان زندگی روزمره در آن‌ها وجود دارد و به‌تبع آن نا برابری‌های اجتماعی و بی عدالتی مستقیماً در دینامیک فضایی شهرها خود را نشان می‌دهد.

سکونتگاه‌های غیررسمی و حق بر مالکیت و مسکن از دیدگاه‌های دهه‌های ۶۰-۷۰ میلادی که سکونتگاه‌های غیررسمی صرفاً به عنوان نقاط خطرزا، جرم خیز و نیازمند تخریب و پاکسازی شناخته می‌شدند، تا امروز راه زیادی برای مقابله و برخورد با این پدیده/معضل طی شده است که منجر به تولید حجم زیادی از گفتمان و تجربیات گسترده بین‌المللی شده است. از سوی دیگر پدیده زاغه‌نشینی با معرفی آنها به‌عنوان کارآفرینی قهرمانانه فقرا^۱ در برابر معضلات (De Soto 1990; De Soto 2000; De Soto 2006) در دوره‌ای هاله‌ای از تقدس و تقدیراز فقر به خود گرفت که منجر به حرکت‌هایی چون گردشگرس زاغه‌نشینی^۲ در نمونه‌هایی چون داراوی در هند و ریو در آرژانتین گردید. اما اخیراً حجم زیادی از کارهای علمی در زمینه شهرسازی تولیدشده است که "غیررسمی بودن" را به‌عنوان نه معضل که به‌عنوان راه‌حل‌های خلاقانه به‌ویژه افراد فقیر برای دستیابی به حقوق خود و برآوردن نیازهایی که از روش‌های رسمی قادر به انجام آن نیستند، می‌بینند (Bayat, 2010:183; Turner, 1976; De Soto, 2000; Bruggmann, 2009; Neuwirth, 2006; Brand, 2009; De Soto, 1990)

از جمله مهم‌ترین این حقوق "حق به مالکیت و مسکن" است که به زعم روی (ROY, ۱۴۸:۲۰۰۵-۱۵۰) بخش مهمی از حق به شهر است. حاشیه‌نشینی و ادبیات مرتبط با آن، بخش مهمی از گفتمان حق به شهر رانیز تشکیل می‌دهد. این دومفهوم ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند از آن رو که عدم دسترسی به حقوق حقه شهروندان موجب به حاشیه راندن آن‌ها هم از نظر جغرافیایی و هم از نظر اجتماعی و اقتصادی می‌شود. به حاشیه رانده شدن قشر فقیر، به سکونت "حاشیه‌نشینی"، تجلی فضایی عدالتی و نابرابری در تقسیم منابع و امکانات است. سکونتگاه‌های خودرو در بسیاری موارد پایدار بوده و از نظر زیست‌محیطی آسیب کمی به محیط می‌زنند. تولید گازدی اکسید کربن پایین داشته و وابستگی کمی به خودروی شخصی دارند و میزان بازیافت زباله در آن‌ها بالا بوده و در مجموع تأثیر منفی کمی بر کره زمین در مقابل نواحی توسعه‌یافته رسمی دارند (McFarlane 2011; Dovey 2012; Napier et al. 2002). امروزه گفتمان بسیار جدی و با اهمیتی در باره مفهوم زیست "غیر رسمی" مطرح شده است. این مفهوم، دیدگاه‌هایی نوین در جهت تحلیل و شناخت فضاها و برخورد با چالش‌های شهری مطرح کرده که متأسفانه در عرصه علمی و حرفه‌ای کشور ما به‌ویژه در عرصه شهرشناسی و شهرسازی شناخته نشده و هنوز دیدگاه‌های قدیمی با محوریت آسیب‌شناسی به جای پدیده‌شناسی در زمینه امور غیررسمی به کارگرفته می‌شوند. ارتباط تنگاتنگ حق به شهر و زیست غیررسمی، فرصت خوبی برای معرفی این بحث در زمینه تحلیل فضاها و شهری به‌ویژه از دیدگاه طراحی شهری به‌عنوان دانشی که به کیفیت عرصه عمومی می‌پردازد، است. این نوشتار مختصر، با هدف فتح باب و آشنایی با این مفاهیم نگارش شده و اذعان دارد که هر یک از این دیدگاه‌ها نیاز به طرح جدی و بررسی کاربردهای آن در عرصه فضاها و شهری ایران دارد.

۴- فضاهای سیال برای سرزندگی و تبدیل پذیری شهری

تبدیل‌پذیری^۳ یک کیفیت شهری است که در گفتمان طراحی شهری اهمیت زیادی دارد که با حق تغییرپذیری فضا و سازگاری آن با نیازها که ماهیت اصلی زیست غیررسمی است ارتباطی تنگاتنگ دارد. این ویژگی منجر به خود سازماندهی عرصه‌های شهری نیز هست به ویژه زمانی که که مدیریت شهری نمی‌تواند، نمی‌خواهد یا اصلاً بصیرت ورود به عرصه نیازهای واقعی مردم را که مرتباً در حال

- 1 - Heroic entrepreneurship
- 2 Slum Tourism
- 3 - Robustness

تغییرند را ندارد، مهم‌ترین نکته این است که فضای شهری را باید به عنوان یک فرایند و نه یک مجموعه کالبدی با ویژگی‌های فیزیکی مشخص ادراک کرد. این معضل مساله‌ای است که به شدت گریبان‌گیر بخش قابل توجهی از بدنه کارشناسی و علمی جامعه معماری شهرسازی ایران است. یعنی تبعات و رابطه متقابل ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی اقتصادی و سیاسی ضوابط کالبدی در هنگام تهیه طرح‌ها در نظر گرفته نمی‌شوند. در صورت وجود چنین دیدگاهی، ما قادر به کشف سازوکارهایی پویا در درون شهرها می‌شویم (Frank and Stevens 2006; Stevens 2007)

که با تمایل به صلب نمودن معانی و کارکردها در شهرها در تضاد است. این پویایی و فعالیت‌های سیال و میانی، فضا را به شکل‌های جدیدی تعریف کرده و فرصت‌های فضایی نوینی را پدید می‌آورند که ماهیت آن‌ها ارتباطات و پیوستگی‌های پویا است. این دیدگاه جهتی مخالف نگرش دید به شهر به‌عنوان یک پدیده ثابت و لایتغیر دارد که با روال تحکمی بالا به پایین طرح‌های شهری کنونی تفاوت بسیار دارد. این دیدگاه جدید، موجب تجلی فضایی فرهنگ جمعی آگاه، پویا و مسئولانه با هویت مشترک و درهم تنیده میان مردم و عرصه‌های زندگی شهری می‌شود.

۵- دستفروشان و حق به شهر

یکی از مهم‌ترین وظایف طراحان شهری تفکر در باره تجلی فضایی داد و ستدهای غیررسمی و مطالعه چگونگی تلفیق آن‌ها با فرم و فضاها و شهری است (Dovey 2015:236). عرصه عمومی عموماً یک "کالای عمومی" است به این معنا که مانند هوا، استفاده یک نفر از آن، به معنای سلب حق استفاده دیگران از آن نیست. از این رو باید توجه داشت فضاها و شهری همواره در معرض متعدد تغییرات متعددی است که توسط بخش خصوصی انجام شده و منجر به انحصاری شدن آن‌ها می‌شود که در بسیاری موارد حق دیگران را نسبت به فضا سلب می‌کند. این فعالیت‌ها دامنه وسیعی مانند حمل و نقل، معاملات خیابانی، پارکینگ را در بر می‌گیرد که توسط مدیریت شهری رسمی‌سازی و کنترل می‌شود. این محدودیت‌سازی می‌بایست در جهت منافع عموم بوده و امکان تداوم حیات و زندگی بخش فقیر جامعه را از طریق آزادسازی نسبی داد و ستدهای خیابانی فراهم سازد. میزان اعتبار و مجاز دانستن بازارهای غیررسمی بستگی به میزان فقر و بی‌عدالتی اجتماعی - اقتصادی در هر شهر دارد. زمانی که محرومیت از امکانات شهری برای اقشار فرودست بیشتر می‌شود، حق مطالبه عرصه عمومی به عنوان فضایی که امکان خلق راه‌حل‌ها را می‌دهد، برای حفظ و تداوم زندگی بتبع بالا می‌رود. در شهرهای مرفه‌تر، این مطالبات به صورت طبیعی کاهش می‌یابد و طراحی و نگهداری از عرصه‌های عمومی به شهرداری‌ها و سازمان‌های شهری واگذار شده و تمایل به مداخله در فضاها و شهری برای تبدیل آن برحسب نیاز کاهش می‌یابد (Dovey 2010; 2012; Frank and Stevens 2013)

مهم‌ترین مخالفان پدیده کاسبان غیررسمی، طبقه مرفه و دولت‌ها، و کاسبان رسمی هستند که منافع مالی‌شان در خطر است. دلیل دیگر مخالفت مدیران شهری، تمایل آن‌ها برای اخذ مالیات و کسب درآمد، آزادسازی ترافیک، کنترل کیفیت اجناس و خدمات و پاکسازی چهره شهر است اما روی دیگر سکه، کاهش فرصت‌های شغلی برای فقرا و دسترسی خدمات و محصولات ارزان و قابل خرید برای کم درآمدان است. همواره پوشش خبری گسترده‌ای در رسانه‌های رسمی در جهت چگونگی پاکسازی آن‌ها از عرصه‌های شهری مطرح است (Bromley 2001) به نظر می‌رسد پیشه‌های غیررسمی در ظاهر و چهره "شهرهای مدرن" جایگاهی ندارند و دولت‌ها همواره آن‌ها را به عنوان یک معضل دیده و درصدد از میان بردن تولیدو کسب و کار غیررسمی هستند، اما شاید می‌بایست ابتدا عمیقاً به سازوکار و نحوه کارکرد شهردقت

کنند و اگرمدیران بر حذف این پدیده مصر هستند، ابتدا ریشه‌های فقر را بزدایند. درغیر این صورت، مهم‌ترین وظیفه مدیریت شهری، شناخت واقعی این پدیده و به رسمیت شناختن حق به شهر برای فعالان غیررسمی در شهرها است. (Dovey 2015:24)

۶- سخن آخر

تبدیل پذیری فضای شهرها چه به صورت ساخت مسکن خودرو و چه به صورت دست فروشی خیابانی یا استفاده از عرصه عمومی بسته به کارکردها و نیاز در مواقع گوناگون، مانند برگزاری جشن‌ها، مراسم یا استفاده برای ورزش و تفریح‌هایی در عرصه‌های شهری، مانند اسکیت یاپارکور، همگی تجلی تغییر فضاهای شهری برای رفع نیازهایی است که مدیریت شهری، خواسته یا ناخواسته قادر به برآورد ساختن آن‌ها نیست. یک توافق جمعی در جامعه‌ی آکادمیک شهری وجود دارد که شهرها تلفیقی از کارکردها، فعالیت‌ها، فضاها و روابط رسمی و غیررسمی هستند، شهرها به گفته روی (Roy 2011:233-23) یکسره در حال تبدیل و دگردیسی می‌باشند که در بسیاری موارد از نظر جغرافیایی و فیزیکی به یکدیگر نزدیک هستند (Hall and Pfeiffer 2000:15) یا از یک مکان به مکانی دیگر حرکت می‌کنند (McFarlane 2012:90) زمان آن رسیده است که جامعه حرفه‌ای، علمی ایران نیز با نگاهی نو به شهرها و پدیده "غیررسمی"، شهرها را نه به عنوان مجموعه‌هایی صلب و لایتغیر که نظام‌هایی پویا و سیال ببینند و زیست غیررسمی را نه به عنوان معضل بلکه پدیده‌ای فراگیر در عرصه جهانی ادراک کرده و آن را بپذیرند.

منابع:

- اطهری کمال و دیگران، (۱۳۷۴)، حاشیه نشینی در ایران؛ عدل و راه حل‌ها، گزارش مرحله پنجم؛ مرکز مطالعات و تحقیقات شهر سازی و معماری ایران، وزارت مسکن و شهرسازی.
- اطهری، کمال (۱۳۷۹) حاشیه نشینی در ایران. فصلنامه مدیریت شهری شماره ۲. سازمان شهرداری‌های کشور.
- Bromley, R. (Ed.). (2013). *The urban informal sector: critical perspectives on employment and housing policies*. Elsevier.
- Dovey, K. (2010) *Becoming places: urbanism, architecture, identity, power*, Routledge: London; New York
- Dovey, K. (2012). Informal urbanism and complex adaptive assemblage. *International Development Planning Review*, 34(4), 349-368.
- Franck, K., & Stevens, Q. (Eds.). (2013). *Loose space: possibility and diversity in urban life*. Routledge.
- Lefebvre, H. (1992). *The Production of Space*, Wiley.
- Lefebvre, H., E. Kofman, et al. (1996). *Writings on cities*, Blackwell Oxford.
- Krueckeberg, D. A. (2004). "The lessons of John Locke or Hernando de Soto: What if your dreams come true?" McFarlane, C. (2011). "On context: assemblage, political economy and structure." *City* 15(3-4): 375-388.
- McFarlane, C. (2012). "Rethinking informality: Politics, crisis, and the city." *Planning Theory & Practice* 13(1): 89-108. 9. Marcuse, P. (2009). From critical urban theory to the right to the city. *City*, 13 (2-3), 185-197.
- Napier, M. (2000). *Informal settlement integration, the environment and sustainable livelihoods in sub-Saharan Africa*, Council for Scientific and Industrial Research (CSIR), South Africa.
- Napier, M. and M. Rubin (2002). *Managing environmental and disaster risks affecting informal settlements: Lessons in innovative practice from South African local authorities*. paper submitted to the international conference and meeting of CIB Task Group.
- Perlman, J. E. (1976). *The myth of marginality*, University of California Press.
- Roy, A. (2005) "Urban informality: toward an epistemology of planning." *Journal of the American Planning Association* 71(2): 147-158. 14. Stevens, Q. (2007). *The ludic city: exploring the potential of public spaces*. Routledge.